ایران

ساعتی در نیایشگاه و محله سیک‌های زاهدان

وصیت سردار مونی؛ می‌خواهم در ایران بمیرم

محمد مطلق
دبیر گروه گزارش

پامپی جوگیندر که تازگی‌ها سابقه بیمه تأمین اجتماعی‌اش را پر کرده و بازنشسته شده، حسابی از زندگی در تهران راضی است اما تند تند دلش برای زاهدان و دوستش جسبیر سنگه کوهلی تنگ می‌شود. جسبیر هم متولد زاهدان است اما همان شصت، هفتاد سال پیش برای اینکه سربازی نرود، او را می‌برند دهلی و برایش شناسنامه هندی می‌گیرند. من این دو دوست را در لاستیک فروشی جسبیر سر چهارراه «چه کنم» ملاقات می‌کنم؛ محله سیک‌های هندی که یک قرن پیش هسته اصلی زاهدان امروزی را شکل دادند و حالا نسل دوم و سوم آنها یا در این شهر یا در تهران زندگی می‌کنند و همچنان دین، آداب و رسوم، عبادتگاه و مشاغل آبا و اجدادی خود را حفظ کرده‌اند.

جسبیر دو دختر دارد که برای ادامه تحصیل به هندوستان رفته‌اند و همان‌جا هم ازدواج کرده و ماندگار شده‌اند. در این محله پدر و مادرها اصرار دارند که بچه‌ها هندی بخوانند و همین باعث شده راهی جز ادامه تحصیل در هندوستان نداشته باشند. خیلی‌ها هم البته راهی تهران می‌شوند و سعی می‌کنند زندگی خود را بین دهلی و تهران تقسیم کنند. از هرکدام که می‌پرسی کجایی هستی؟ بعد از کمی سکوت می‌گوید فرقی نمی‌کند ایران، هند ولی خاک زاهدان پاگیرت می‌کند. جسبیر می‌گوید یک هفته می‌روم هندوستان به بچه‌ها سر بزنم حوصله‌ام سر می‌رود و برمی‌گردم. هند خیلی شلوغ است، زندگی سخت است.

داویندر بیرسینگه هم همین حرف را می‌زند. او را در گردواره یا آن طور که زاهدانی‌ها تلفظ می‌کنند گودواره، عبادتگاه سیک‌ها ملاقات می‌کنم: «پدرم سردار مونی، بیماری کبد داشت، برای درمان بردیم هند. بعد از عمل باید یک مدت تحت مراقبت بود ولی دوام نیاورد، گفت داویندر مرا برگردان زاهدان. هرچه گفتیم این همه تحمل کرده‌ای، این همه خرج کرده‌ایم، بمان حالت خوب شود، قبول نکرد. آنقدر بهانه گرفت که مجبور شدیم برگردانیمش ایران. می‌گفت من باید زاهدان بمیرم. آخرش هم همین جا فوت کرد.»

می‌پرسم قبرستان سیک‌های زاهدان کجاست؟ می‌گوید ما قبرستان نداریم، مرده را می‌سوزانیم. سیک دینی میان اسلام و هندوست. آنها مثل مسلمانان به خدای واحد ایمان دارند و مثل هندوها مرده خود را می‌سوزانند. اما سیک‌ها چطور از زاهدان سر درآوردند و زاهدان چگونه زاهدان شد؟

پیش از تشکیل کشور پاکستان در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ برابر با ۲۲ مرداد ۱۳۲۶ هندوستان همسایه جنوب شرقی ما بود و هندی‌های زیادی در ایران کار و زندگی می‌کردند. ازجمله کارگران راه‌آهن خاش- کویته که از سال‌های ۱۲۹۰ ریل‌گذاری آن آغاز شده بود و قرار بود برای جابه‌جایی ادوات نظامی بین کویته و سرخس، توسط روس‌ها مورد بهره‌برداری قرار گیرد که بر اثر آشفتگی ناشی از جنگ جهانی و انقلاب و تغییر حکومت در روسیه، ادامه پروژه متوقف شد. در همان سال‌ها سیک‌های مشغول در پروژه راه‌آهن از اقامتگاه خود در «دزآب» دل نکندند و بعدتر به عنوان خرده تاجر و کارگر فنی تلاش کردند در این سوی مرز راهی برای ماندن و زندگی کردن پیدا کنند.

دزآب به برکت راه‌آهن و همسایگی با هندوستان خیلی زود مورد توجه تجار و کارگران سایر شهرها قرار گرفت و محله‌های دیگری در کنار محله سیک‌ها شکل گرفت؛ کرمانی‌ها، بیرجندی‌ها، مشهدی‌ها، یزدی‌ها و در نهایت آذربایجانی‌ها و کرمانشاهی‌ها گروه گروه از راه رسیدند و دزآب یا زمینی که آب را می‌دزدید و در خود پنهان می‌کرد، شکل و شمایل شهری زنده و مدرن یافت و زاهدان نام گرفت. البته شهر در منطقه‌ای بلوچ‌نشین در حال رشد بود و طبیعی است که همه اینها رنگ و بوی بلوچی به خود بگیرد. بعد از تأسیس کشور پاکستان و از بین رفتن مرز ایران و هند، نه تنها سیک‌ها برای همیشه در ایران ماندند بلکه در جابه‌جایی بزرگ جمعیت مسلمانان و غیرمسلمانان میان هند و کشور تازه تأسیس پاکستان، بسیاری از سیک‌ها به جای هند، راهی ایران شدند و در زاهدان، آبادان و تهران جای گرفتند. محله سیک‌های آبادان به سیک لاین معروف شد که تا جایی که شنیده‌ام، تحصیل به زبان فارسی میان آنها رواج بیشتری دارد. با این همه زاهدان همچنان شهر مورد علاقه سیک‌ها باقی ماند. شهری که خاکش پابندت می‌کند و دل کندن از آن کار ساده‌ای نیست.

صادق صوری عکاس زاهدانی که پدربزرگ او هم از چهارمحال و بختیاری به زاهدان آمده و ماندگار شده، می‌گوید: «بعد از اینکه شهر شکل گرفت، یک تاجر پاکستانی به نام ملک به زاهدان آمد و سینما ملک را تأسیس کرد. مردم، پیاده تا چهارراه می‌آمدند و بعد از خود می‌پرسیدند خب چه کنیم، برویم سینما یا برگردیم؟ این شد که این چهارراه به چهارراه «چه کنم» معروف شد. اینجا که هسته اصلی شهر است چند محله داشته؛ محله یزدی‌ها، سیستانی‌ها، بیرجندی‌ها، کرمانی‌ها، بلوچ‌ها و هندی‌ها که اینجا محله هندی‌هاست آن طرف هم محله یزدی‌ها.»

داویندر بیرسینگه از راه می‌رسد و در گردواره را باز می‌کند. می‌گویم به‌جای آقا چطور خطاب‌تان کنم؟ می‌گوید: «به ما می‌گویند سردار. در دنیا این طوری شناخته شده‌ایم.» از سردار داویندر می‌خواهم درباره دین سیک‌ها صحبت کند. می‌گوید: «ماهم مثل شما به خدای یگانه اعتقاد داریم. صبح پیش از طلوع آفتاب مثل وضو گرفتن شما تن و بدن‌مان را می‌شوییم و لباس تمیز می‌پوشیم و برای نماز می‌آییم گودواره. نماز ما هم این‌طور است که روحانی جلو می‌ایستد و دعا می‌کند، بقیه هم پشت سرش کف دست‌ها را به هم می‌چسبانند و می‌گویند «واحی گرو» یعنی خدا یکی است. صبح کتاب مقدس را باز می‌کنیم و مثل فال گرفتن هر صفحه‌ای که آمد، همان را می‌نویسیم و دم در می‌گذاریم تا غروب که دوباره برای نماز برمی‌گردیم و کتاب را می‌بندیم. در گودواره تهران موزیک هم می‌زنند ولی ما اینجا دیگر کسی نداریم که موزیک بزند.»

داویندر که تا همین اوایل امسال سوپرمارکت داشته، با ۶۳ سال سن بازنشسته تأمین اجتماعی شده و به خاطر مشکل کلیوی دیگر نمی‌تواند کار کند. می‌گوید آب زاهدان خوب نیست و اگر تصفیه نکنی بعد از سال‌ها مشکل‌ساز می‌شود. او هم عاشق زاهدان است و دوست دارد مثل پدر تا آخرین نفس همین جا باشد. می‌پرسم چرا همه آنها عمامه به سر دارند؟ می‌گوید: «ما چه زن، چه مرد، موی سر خود را کوتاه نمی‌کنیم، برای همین پاگری یا به قول شما عمامه سرمان می‌گذاریم وریش‌مان را هم جمع می‌کنیم زیر چانه و می‌بندیم. البته الان جوان‌ها دیگر این چیزها را رعایت نمی‌کنند. مد روز شده‌اند و راه آرایشگاه را یاد گرفته‌اند.»

سیک‌ها هم پس از مرگ عزیزشان غذا می‌پزند و نذری می‌دهند اما اجازه ندارند در غذایی که برای مراسم پخته‌اند گوشت بریزند. سردار داویندر می‌گوید: «معمولاً برای مراسم دال درست می‌کنیم و فقط از سبزیجات استفاده می‌کنیم ونخود ولوبیا و از این چیزها.» می‌پرسم دال چیست؟ می‌گوید: «عدس، البته ما اینجا عدس زرد و سیاه هم داریم. زابلی‌ها برای صبحانه می‌پزند، زاهدان کمتر. به هرحال نباید از گوشت استفاده کنیم.» هرچه منتظر گورچالین سینگ خادم گودواره می‌مانم نمی‌آید که چند کلمه‌ای هم با او حرف بزنم. داویندر می‌گوید: «خیلی پیر شده صبح هم اینجا بود شاید غروب برگردد.» غروب دوباره به چهارراه چه کنم برمی‌گردم اما همچنان خبری از سردار گورچالین سینگ نیست.

کنار کوچه کنسولگری هند، وارد عطاری سردار بلچیت سینگ آنند می‌شوم که حسابی سرش شلوغ است. می‌گوید قبلاً که رفت و آمد به هند ارزان‌تر تمام می‌شده لااقل ۲۰۰ رقم داروی گیاهی از هند به زاهدان می‌آورده و بیماران زیادی هم به مغازه‌اش سر می‌زده‌اند اما حالا کسب و کارش رونق قبل را ندارد. او هم مثل بقیه سیک‌های زاهدان که جمعیت‌شان از ۴۰۰ خانوار به ۷۰ خانوار تقلیل پیدا کرده، هند و ایران را یکی می‌داند و هر دو را به یک اندازه دوست دارد. می‌گویم منظورت از ایران، زاهدان که نیست؟ می‌گوید: «نه آقا! ایران یعنی ایران، یعنی ملت ایران، یعنی خراسان و گیلان و تهران و آذربایجان و خوزستان. همه جای ایران سرای من است.»

دوست دارم به نیایشگاه سیک‌های تهران در میدان بهارستان هم سری بزنم. سر چهارراه چه کنم زاهدان تصاویر این معبد را در تلفن همراهم جست‌وجو می‌کنم تا اینکه می‌رسم به تکه‌ای از گزارش بابی گاش خبرنگار هندی درباره این معبد: «پیش از این اخباری درخصوص تضعیف حقوق اقلیت‌های مذهبی در ایران شنیده بودم اما سفرم به این کشور اسلامی موجب شد شخصاً به دروغ بودن آنها پی ببرم. ادیانی مانند مسیحیت، زرتشتی و کلیمی در ایران دارای نماینده مجلس و عبادتگاه‌های مخصوص به خود هستند؛ اما دیدن معبد سیک‌های هند در تهران به واقع مرا شگفت‌زده کرد. هرچند ظاهر ساختمان امروزی بود اما وقتی وارد معبد شدم، فضای داخلی دقیقاً شبیه همان معابدی بود که در هر شهری از هند می‌توانید مشاهده کنید. فقط قالی‌های زیبای ایرانی بود که به یاد من می‌آورد در هندوستان نیستم و اینجا ایران است.»

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۴۱۱۷

آسان

	۵				۸			
			۴		۶	۲		۹
۵	۹			۷		۴	۸	
۹		۷	۲	۸				
۲	۱						۹	۵
		۱	۳	۸		۲	۹	
۳				۹		۱	۲	۳
		۵	۸		۴			
			۱			۵		

متوسط

	۵	۸		۱		۷		
			۵					
	۲	۷		۴	۳			
۹	۶			۳				
	۸	۱		۶		۵	۹	
				۹			۳	۲
			۳	۵		۱	۴	
					۷			
		۶		۲		۹	۷	

سخت

			۳				۹	۸
۲							۷	
۸				۷		۶		
۷		۸		۵				
	۴		۷	۲	۶		۱	
				۹		۵		۷
		۳		۴				۱
	۶							۳
۴	۲				۹			

خیلی سخت

		۳		۷	۱			
	۹	۸				۲		
	۶				۲			۳
۸		۵	۱		۳			
			۹		۸	۱		۵
۱			۴				۵	
						۹	۴	
			۶	۱		۸		

حل جدول سودوکو شماره ۴۱۱۷

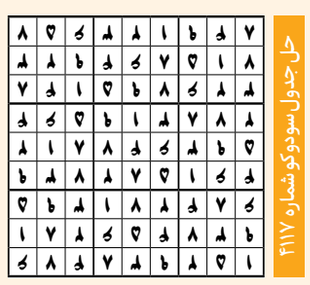

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۸۰۸۶

جدول عادی

افقی:
۱- غذای محلی استان گیلان- مربوط به گذشته
۲- عدد و نمره- برند، مارک- ثلث عدد نه
۳- ضد «افزایش»- قطعات خمپاره منفجر شده- صافی
۴- تاکسی در کشوبی- تکنیک محبوب هنرمندان نوگرا در اوایل قرن بیستم- کارمند
۵- جزیره شطرنجی!- اثر «ویلیام فالکنر»- گل خوشبوی قیفی
۶- کشور «نایروبی»- خنکی و برودت- روپوش زین
۷- یک نوع بازی زیبا- روستایی در اردبیل از توابع سرعین- فریاد نزدیک
۸- قابل دیدن- روشن ساختن- تفاله چغندر
۹- ردیف- بی تجربه- گنجینه
۱۰- طرح سابق مدارس- غنی، منعم- پهلو و کنار
۱۱- فیلمی از حمید نعمت‌الله- نردباز ماهر- خاطر
۱۲- اثرپذیر- ملاطفت- کارگاه
۱۳- جویبارها- پدر عرب- هوای غصه‌دار
۱۴- ضمیر اجتماعی- سازی کلیدی و الکترونیک- چست و چالاک
۱۵- چهارمین کشور پهناور قاره آفریقا- نام دو رهاورد و صنایع دستی استان بوشهر

عمودی:
۱- مبهم- دامنه کوه و تپه- آرزو
۲- نوعی یاقوت- برگرداندن- حلقوم
۳- جاده- سفید مایل به زرد- غذای پیچیده!
۴- تزئین روی پلو- مدرن- بی‌شرمی
۵- نفس سوخته‌دلان- جوش فلزی- دوره‌ای و متناوب
۶- ستاره- ازهم ارث بردن- صدایی در موسیقی
۷- کارمایه- میوه پاییزی- حکایتگر
۸- ماهی عرب- سریالی به کارگردانی مسعود آب‌پرور (۱۴۰۱)- ورق
۹- یار میشا!- برومند و رستگار- از جوایز ادبی
۱۰- پول سامورایی‌ها- عادل- نسبت دو زن برادر
۱۱- اختلال تکلم در اثر ضایعه مغز- خدمتگزار- استان حضرت معصومه(س)
۱۲- زن گندمگون- میکسر- خشک و سفت
۱۳- یار دیرین مجنون!- سرسرای هتل- با «زرق» آید
۱۴- جای تحصن- نام «کرایف»- زیاده‌روی
۱۵- غلبه و چیرگی- زن همنشین- شاعر روزگار سامانیان

جدول ویژه

افقی:
۱- نویسه‌نگاری- استدلال
۲- نوعی آتش‌زنه- شرایط اقلیمی- ریختن آب و مانند آن
۳- درس موضوعی- کشور دراز- رهبر گروه فیل سواران
۴- مخفف اسم پامِلا- ایدئولوژی- کشوری در آفریقا
۵- واژه‌ای برای بیان بیزاری- مرد شمشیرزن- بی‌خطر و آرام
۶- در شیشه نوشابه- پول خودمان- دهان پرنده
۷- شاعر ایرانی نیمه دوم سده چهارم- افسر نیروی دریایی- از گروه‌های خونی
۸- سپاس دارنده- حرف آخر بیت- شکسته‌بند
۹- مخترع تلفن- سازمان تربیتی- شهری در استان فارس
۱۰- ماه ورزشی- محافظ بافت نرم نوک انگشتان- اسم زنانه خارجی
۱۱- اندیشه بی‌سابقه- رقم اول از سمت راست عدد- کم‌دلی
۱۲- افزودنی به غذا- بشارت- برکت برنج
۱۳- غذای بسته بندی شده- موزه «پاریس»- شعله آتش
۱۴- نشانه فعلی جمع- شهرستان مهم تهران- همسر فرنگیس
۱۵- آشکار و پیدا- هافبک «رئال سوسیداد»

عمودی:
۱- دوندگی و جست وجو- پارچه بافتنی- واحد پول «لائوس»
۲- حوض- منطقه حفاظت شده‌ای در شمال غربی اسفراین- پارچه مالیدنی
۳- مخفف یورش- دشنام‌گو- ایوان
۴- پیغام- مدافع فولاد خوزستان- خداحافظی
۵- پوستین- قصور- شهری در «کانادا»
۶- تیرانداختن- پرنده‌ای خوش‌آواز- افزودن انگلیسی
۷- پسر مازنی- باطل کننده- ستاره روشن
۸- شتر عرب- از مکانیزم‌های دفاعی- منظره
۹- ورقه آلومینیومی- بازیچه کودکان در سال‌های دور- فعلی
۱۰- یک عامی- دومین انگشت- قاضی ورزشی
۱۱- کلام مصیبت‌زده- فرآورده‌های شیری- چاشنی سالاد
۱۲- لنگه به لنگه- چوبکار- از بستگان مادری
۱۳- دریچه، سوراخ- هدف- محروم از قدرت تکلم
۱۴- سرگذشت- فارسی آیفون- مرحبا
۱۵- بخش تیزچاقو- حد نصاب ورزشی- شنونده

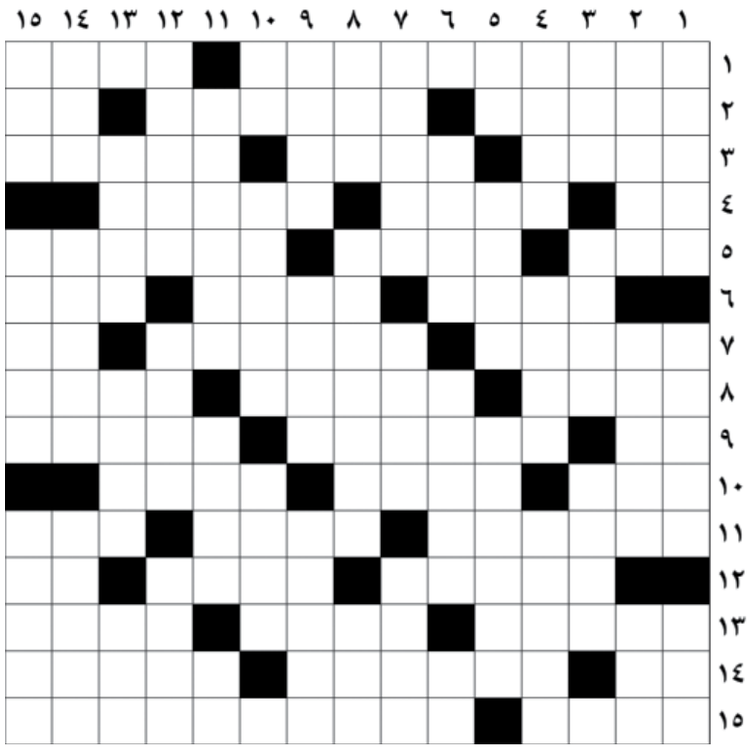

حل جدول عادی شماره ۸۰۸۵

حل جدول ویژه شماره ۸۰۸۵